

هیچیک در کار دیگری دخالت نداشتند و یکی از آنان امور سیاسی کشور و دیگری امور مالی را اداره می نمود .

و هر دو نفر مستقیماً با شاه سروکار داشته و از او دستور میگرفتند و بدین وسیله زمینه اعتدال در حکومت وحشی مغول طرح ریزی شده بود که پس از استبصار سلطان محمد خدا بنده باز هم تعدیل شد و رعایت فقه شیعه امامیه اثنی عشریه در مقررات میشد چنانکه علامه حلی رضوان الله علیه دائماً سلطان را با اصول عدالت و ادار میکرد و با طرز ادیبانه در خور فهم و خوش آمد او مطالب و نکات را گوشزد میکرد ما استیجازه او را برای مراجعت بعراق قبلانقل و اینک نیز اجمالاً تذکر داده میشود

علامه که بطور موقت از حله بسطانیه آمده حوزه درس و عائله خود را در عراق گذارده بود و پس از مدتی میل کرد که بوطن مراجعت نماید .

و دوسه بیت ساخت و ماقبلاً نوشته ایم که مفاد آنها این است - محبت من اقتضای معاشرت دائمی با سلطان را دارد صلاح و وضع خانوادگی و شخصی من مقتضی مراجعت بعله است این دو امر با یکدیگر دائماً محاکمه دارند و من در بین آنها از خوف اعمال تمایل قلبی خود حکومت نمیکنم تا رأی نیکوی شاه معلوم شود .

سلطان محمد خدا بنده در سلطانیه در سال ۷۱۶ هجری قمری بعالم باقی شتافت و مقبره او در همین شهر که فعلاً مخروبه شده است جزء آثار تاریخی است .

سیزدهمین معلم تاریخی راس و رئیس اسلامیان سلطان المحقق و برهان الموحدین
خواجه نصیر الدین حجة فرقه ناجیه اثنی عشریه محمد بن محمد بن الحسن الطوسی
طوسی معروف بن خواجه نصیر الدین مروج مذهب شیعه امامیه از اهالی
چهرود یکی از دهات قم است .

که او را بهمین جهت از اهل ساوه نیز دانسته اند و شاید این معروفیت بواسطه قدمت شهرستان ساوه باشد زیرا قم علی التحقیق از سال ۸۳ هجری قمری ببعده بدست قبیله اشعری کوفی فراری عرب بنا شده ولی آنچه تاریخ حکایت دارد شهرستان ساوه از شهرهای قدیمی ایران است .

گرچه در دوران اسلامی شهرستان قم بحدی اهمیت یافته که ساوه را تحت الشعاع خود قرار داده ولی زمانی که اساساً وجود نداشته جبرود و غیر جبرود قطعاً از دهات شهرستان ساوه محسوب می‌شده است این است.

که در بعضی کتب نسبت او را بطور عربی بساوه داده‌اند چنانکه در مقدمه کتاب بصائرالنصیریه او را نصیرالدین الساوی معرفی کرده‌اند .

ساوجی معمول نسبت در فارسی است که فضاء آنرا نیز صحیح نمیدانند مولد خواجه در شهر طوس بوده و بقاعده وطن بودن مسقط الراس بساید او را طوسی دانست .

شرح خدمات این نابغه عالم اسلام از حدود مقالات و فصول مختصری که برای جریده و کتاب تهیه می‌شود خارج است و باید کتابها نوشت ولی برای روشنی چشم دوستان اجمالی بعرض خوانندگان محترم خواهد رسید .

محدث شهیر قمی در کتاب طبقات خلفاء و اصحاب و علماء وقتی بنام خواجه رسیده و نمی‌خواسته که نام او را ساده درج کند یکی از شاهکارهای خواجه را متذکر شده بدین ترتیب که وقتی خواجه با چهارده مسلمان و پانزده یهود در کشتی بوده که کشتی متلاطم شده و فرمانده کشتی گفته است باید بقید قرعه یکی از را کین را بدریا انداخت و این کار را بنظر خواجه واگذار کرده‌اند و او هم تمام سی نفر را بطور مدور نشانیده و نه نفر نه نفر قرعه افکنده و بنام یهودیان یکی بعد از دیگر اصابت مینموده و تمام یهودیان با این تدبیر بدریا افکنده شده‌اند تا خطر مرتفع شده است و صاحب مقام در جواب سائلی این اشعار را نقل کرده :

دو رومی ابا یک عراقی بسنج	ز ترکان چهار وزهندو است پنج
دوباز و سهزاع و یکی چون سهیل	سه روز و شبی یک نهار و دو لیل
ز نه نه شمردن بر اقتد یهود	دو میخ و دو ماه و یکی همچو دود

بقرار مندرج در مجلهٔ مکتب اسلام شماره ۹ سال سوم که اجمالی از تأسیس کنگره یادبود هفتادمین سال درگذشت خواجه قید شده (نمیدانم کلمه درگذشت) اشتباه

چاپی است یا عمداً نویسنده قصد خاصی داشته و یا مخصوصاً ابتکار تازه‌ای است زیرا مجالس یاد بود بزرگان همیشه بمناسبت تولد آنان تشکیل میشود نه فوت آنان) یاد نامه مخصوص دانشگاه که بتذکار نمایندگان ملل مختلفه اسلامی و غیر اسلامی در کنگره نشر شده حاوی علوم و فنون مختلفه بی‌شمار خواجه نصیرالدین میباشد که جز خدمات اسلامی او چیزی مورد نظرمان نیست زیرا مامیخواهیم او را قهرمان اسلام بنامیم نه اینکه مانند بعضی‌ها که يك قسمت از تاریخ مغول و امراءالموت را بنام زندگانی خواجه نشر داده‌اند .

تولد خواجه در سال ۵۹۷ قمری هجری است و در نزد استادانی که بدو سه واسطه علوم را از ابن‌سینا گرفته بودند تحصیل کرده که فضل‌الدین کاشانی یکی از استادان او است .

و کمال‌الدین محمد جاسب و قطب‌الدین مصری غالباً با او در بحث و جدل بوده‌اند .

خواجه یعنی بزرگ مرد گرامی چنانچه حضرت پیغمبر اسلام (ص) را خواجه کائنات مینامند و این کلمه خواجه با خواجه‌سرایان که آنان را از قوه شهوت محروم کرده و سپس در حریمهای امراء متصدی اداره امور زنان میکردند متباین است و از همین قبیل است سرسلسله خانواده قاجار آغامحمدخان که سلطنت ایران بهمین جهت در خانواده برادرش قرار گرفت .

و در تحریر برای نمایانیدن این وضع آنان را با آغای (غین) مینویسند و چندی قبل داشتن خواجه در حرم سراها جزء تشریفات رجال دولت بوده و بعضی از آنان هم اخیراً ثروت هنگفت داشته و موجب تشخیص بعضی رجال نوخواسته در ایران شده‌اند .

تحصیلات خواجه

استاد علوم نقلی و مقدماتی خواجه پدرش محمد بن حسن بود و معلوم نیست که با حیات پدرش که محمد نام داشته چگونه

او را هم محمد نامیده‌اند ؟

چه اینطور نام‌گذاری در ایران مرسوم نبوده و نیست ولی در عرب مخصوصاً در خانواده رسالت و ولایت پناهی حضرت امام حسن مجتبی علیه‌السلام فرزند خود را حسن نامید .

این همان حسن بن حسن است که در روز عاشورا در ضمن جوانان بنی‌هاشم مباردت بجهاد کرده و از جهت کثرت جراحات در بین کشتگان مدهوش افتاده بود و در موقع بریدن سرهای شهداء بعد از شهادت حضرت امام حسین علیه‌السلام معلوم شد که هنوز حیات دارد و یکی از سران قبایل فرازی مانع قتل او شده و عیدالله زیاد هم در کشتن او اصرار نکرد و همین شخص پسر اغلب سادات حسنی است و محمد نفس زکیه و ابراهیم و سادات دیگر از نسل او غالباً خروج کرده و خلافت را حق خود میدانسته‌اند .

شاید خاندان خواجه در همنام بودن پدر و پسر با امام حسن (ع) تأسی کرده باشند. بهر حال خواجه از طوس بنی‌شاپور که آن روز اولین شهر ایران بشمار می‌آمد آمده و معتکف حضور فریدالدین داهادگردید و در نزد منتخب‌الدین قمی و معین‌الدین بدران فقه و حدیث آموخت و در نوزده سالگی مجتهد مسلم شناخته شد و دو نفر اخیر باو اجازه روایت دادند و مشهور خاص و عام گردید .

خواجه در دوره مغول علاقه مفرطی به نجوم ابراز میداشته که ساختن رصدخانه ایلخان در شهر مراغه از همین جهت است .

گرچه نگارنده ارادتى به نجوم ندارد و تصور نمیکند که علاقه خواجه هم بعلم نجوم واقعیت داشته باشد زیرا خبر شریف کذب‌المجمون برب‌الکعبه مانع خلوص و اعتقاد باین فن است .

و تصور میشود که چون قوم مغول عقیده جازمی به نجوم داشته و در تاریخ مصرح است که منکوقاآن به برادرزاده هلاکو خان دستور داده که بعد از فتح قلاع اسمیلیه خواجه نصیرالدین را برای ساختن رصدخانه بنزد منکوقاآن بفرستد و هلاکو خان که خواجه را در بای فضل و هنر دید و نمیخواست که از او جدا شود جواب خان بزرگ مغول را بدین طرز که در ممالک اسلامی مشغول پیشرفت است و وجود مانند خواجه شخصیتی

در فتوح بلدان و ممالک اسلامی تأثیر تمام دارد او را نزد خود نگاه داشت و خواجه هم که در مر واقع میل نداشت که یکی از اصحاب و عمال هلاکوخان بشمار آید بدین جهت ساختن رصدخانه را بهانه کرده و خود را از چنگ او خلاص کرد و مخصوصاً در نقطه دور دستی از بغداد محلی را متناسب این امر تشخیص داد که هر ساعت بسهولت هلاکوخان مزاحم او نشود .

و بنام رصدخانه یکمدرسه علوم حکمت الهی و یکمدرسه برای علوم ریاضی و یکمدرسه برای تعلیم فقه تأسیس نمود که بمدرسین و طلاب شهریه منظم مقرر داشته بود و در عین حال چون هیت رسید که عقیده خان مغول را بزرگی ارقام خرج در این امر متزلزل نماید .

بعنوان وزیر اوقاف ممالک مغولی داوطلب اداره موقوفات شد و مقرر داشت که از تمام موقوفات کشور یکعشر برای دستگاه عظیم علوم مختلفه که تحت نظر او تدریس و اداره میشد فرستاده شود و تمام ممالک و شهرستان و ولایات نمایندگان مخصوصی فرستاده جداگانه از رسومات دولتی عشریه اوقاف را وصول و ایصال دارند و در این اقدام بایک تیر دو نشان گرفته بود .

اول آنکه در موقع حکومت کفریه مغول که بهیچ چیز عقیده و ایمان نداشتند موقوفات محفوظ بماند زیرا وصول عشر اوقافی وقتی امکان پذیر می شد که در اصل موقوفه ای وجود داشته و محفوظ بماند .

دوم آنکه حوالات اداره عظیم علوم مراغه هر روز و یا ماه و سال احتیاج بتوشیح خان مغول نداشته باشد تا بکثرت آن پی ببرد و احتمالاً بگوید که مافقط یک رصدخانه برای تنظیم علم نجوم میخواستم و این همه مخارج که صرف علوم حکمت الهی و فقه اسلامی میشود باید حذف گردد .

اینکه بعضی از نویسندگان بدون توجه بجهات قضیه در قرون بعد بر خواجه نصیرالدین و وزیر مؤیدالدین غلقمی ایراد دارند که در برانداختن حکومت اسلامی اقدام کرده اند توجه نداشتند که بقاء آن حکومت با انقراض تمام مردم شیعه و عرض و

ناموس و اموالشان مساوی و برابر بوده است و بزرگان اسلام ناچار بدفع افسد بفساد
بوده اند .

اگر خاندان عباسی که قرن‌ها شیعه و سنی را تحت شکنجه و فشار داشتند از
بین رفتند .

میلیونها مسلمان شیعه و غیر شیعه از زیر بار ظلم و شرارت مستخلص شدند . بهر
حال این ترهات در دفاع از جامی فاضل مشهور بی معنی است و این تصورات بکلی باطل
است زیرا اواز قرائت فاتحه برای خواجه نهی کرده است .

عناد جامی با خواجه در سراسر شیعه و سنی گری بوده و برای مستعصم که اهل
جماعت و سنت هم او را مرد لایقی نمیدانستند تعصب نداشته است چنانکه قاضی نورالله
شوشتری شهید سعید نقل میکند که جامی با مرد غریبی در مجلس درس خود تصادف
کرد پرسید که تواز کجائی و که هستی ؟

آن شخص جواب داد که سیدم و طالب علم و اهل استرآباد جامی گفت اختصار در
کلام مطلوب است باید میگفتی کافر مطلق چه اهل جرجان و استرآباد به تشیع معروف بودند
و بهمین جهت قاضی شهید برخلاف عقاید علماء شیعه میرسید شریف فاضل معروف صاحب
شرح مواقف و تعلیقات بر شمسیه و فصول را شیعه دانسته و بشهادت دو تلمیذ میر سید
شریف سید محمد نور بخش و شیخ محمد بن ابی جمهور احسائی بشیعه بودن میرسید
شریف استناد کرده است ولی فرزند او سید محمد شمس الدین را تمام علماء شیعه امامی
اثنی عشری دانسته اند .

اما نوه میرسید شریف میرزا محمد علی فرزند سید شمس الدین سنی ناصبی است
و هموست که سلطان اسماعیل دوم صفوی فرزند شاه طهماسب صفوی و نوه شاه اسماعیل
کبیر اول را گمراه کرد و کتابی برد شیعه نوشت و نام آن را نواقض الروافض گذارد و
قاضی نوراللهردی بر آن کتاب نوشت و آنرا بمصائب النواصب نامید این میرزا محمد علی
معروف بمیرزا مخدوم است که فرزندش ابوالفتح شریفی صاحب کتاب آیات الاحکام و

شیعه امامی است و این خاندان مصداق آیه شریفه یخرج الحی من المیت الخ واقع شده اند چنانکه پدرش برعکس است .

تنته المذتبی ص ۴۰۷-۴۰۸

خواجه برای پیشرفت مقاصد خود در دستگاه مغول ادعای تخصص در علم نجوم را کرد و هر وقت میخواست جلوی یکی از فجایع قریب الوقوع مغولان را بگیرد بطور تصنعی خود را مضطرب نشان داده و خبری از اوضاع نجوم با آن میداد تا آنرا از اقدام بدان فاجعه باز دارد .

چنانکه وقتی باو گفتند هلاکوخان میخواهد خواجه جوینی را بقتل برساند بهمین تدبیر متوسل شده و غضب هلاکوخان را تسکین داد .

باو گفت اوضاع کواکب نشان میدهد که شخص بیگناهی در معرض شکنجه خواهد آمد و بدین واسطه احتمال خطر برای اوضاع عالم میرود .

بدون اینکه تظاهر باطلاع از تصمیم هلاکوخان در مورد جوینی بنماید او را از کشته شدن نجات داد .

و همچنین در مورد قتل بعضی از خاندان خلافت عباسی تصادفاً رعد و برقی زده بود که مغولان کاملاً مرعوب و از قلع و قمع اشخاصی که خواجه برای آزادی مسلمانان مفید میدانست خودداری میکردند .

لذا پیشنهاد کرد که اشخاص مزبور را بطور تدریجی معدوم نمایند زیرا عده از دستگاه خلافت عباسی در همان ایام بقتل عام قسمت شیعه نشین بغداد محله کرخ پرداخته بودند که خواجه جز انتقام از آن نظری نداشت و بهمین طرز نظر خود را مجری نمود و در نامه‌ای که بعلمای حله نوشت و آنرا اوارادار تسلیم و مصون از قتل و غارت نمود واقعاً قتل خلیفه و خاندانش را با این آیه قرآن - فاذا نزل بساحتهم فساء صباح المنذرين بیان نمود تا علماء حله بدون مقاومت صلاح خود را تشخیص و عمل نمودند .

مورخین مخالف اهل بیت طهارت خواسته اند که اصل حمله مغول را مربوط بعملیات خلیفه اسبق الناصر لدین الله عباسی **نکته قابل توجه**

بنمایند او را مردی فاسد و ظالم معرفی نمایند و نتیجه بگیرند که رویه زمان ناصر بالله موجب شد که مردم از خلیفه ناراضی شده و در مقابل مغول مقاومت لازم را نمودند تا تدریجاً حمله مغول تسهیل گردید .

امید است که خداوند قادر متعال صاحبان قلم و بیان مغرض را در اسفل السافلین جای دهد و انتقام مردم مظلوم اتباع اهل بیت عصمت و طهارت را از آنان بطوراشد بگیرد .

مورخین کذائی ابداً بفجایع دوره مستعصم که پسرش ابوبکر ولیعهد خلیفه محله کرخ مرکز شیعیان پایتخت را قتل عام و غارت و هزار دختر علوی و غیر علوی را اسیر نموده نظر نمی نمایند و چون این خونریزی و غارتگری برفع عقاید آنان است از آن صرف نظر می نمایند ولی از آن تاریخ سی سال بقهقری برگشته و ناصر بالله خلیفه نسبتاً عادل عباسی را مقصر و موجب حمله مغول میدانند و با این افتراء و بهتان باز برفع عقاید و مذاهب خودشان از ناصر انتقام میگیرند .

زیرا ناصر بالله همان کسی است که درمرواقع شیعه اثنی عشری و یا متمایل باین مذهب بود و انتخاب سقیفه بنی ساعده را صحیح نمیدانسته چنانکه درموقع عزل علی بن یوسف از امارت شام بوسیله کسانش وقتی که بخلیفه بغداد الناصر بالله متوسل شد و اشعار ذیل که شهرت دنیائی دارد در بین آنان مبادله شد .

چون در دوره الناصر لدین الله خلیفه بغداد صلاح الدین یوسف که بوزیر مصرین معروف بود و امارت شام را داشت وفات یافت و برای فرزندش ملک افضل علی بن یوسف از مردم واقاربش بیعت گرفت و در زمان حیات خود حکومت شام را عملاً تسلیم او نمود .

ولی بعد از رحلت او برادرش ابابکر با اتفاق فرزند دیگر او بنام عثمان همدست شده و شهر دمشق را محاصره کردند تا باضطرار ملک افضل علی بن یوسف از تخت امارت شام صرف نظر و امارت را بعمویش ابوبکر و برادرش عثمان واگذار دو خود به الناصر لدین الله خلیفه بغداد متوسل گردید .

و اشعار ذیل را سروده و به بغداد فرستاد و خلیفه هم با اشعار بعدی جواب داده است .

چون هر دو نفر از رجال بزرگ عرب هستند ما از مفاد هر دو قسمت اشعار که مشتمل بر نکات دقیقی است که حقایق مستوره را واضح مینماید اتخاذ سند کرده و درخور فهم و بضاعت مزاجه خود ترجمه مینمائیم باشد که سهمی از عطایای الهی که بگویندگان آنها اعطاء میشود چیزی هم نصیب مفسرش گردد .

(اشعار ملك افضل على بن يوسف)

مولای ان ابا بكرأ وصاحبه	عثمان قد غصبا بالسيف حق على
و هو الذى كان قد ولاء والده	عليهما فاستقام الامر حين ولى
فخالفاه و حلا عقد بيعته	والامر بينهما و النص فيه حلى
فانظر الى حظ هذا الاسم كيف لقي	من الاواخر مالاتي من الاول

بسم الله الرحمن الرحيم في فضله ثم اشعار جوانيه خليفه الناصر لدين الله

وافى كتابك يا بن يوسف معلناً	بالود يخبران اصلك ظاهر
غصبا عليا حقه اذلم يكن	بعد النبي له يثرب ناصر
فاصبر فان غداً عليه حسابهم	و ابشر فانصرك الامام الناصر

خلاصه و مفاد اشعار على بن يوسف ملقب بملك افضل :

مولای من ابا بكر و رفیقش عثمان با شمشیر حق على را غصب کردند (مقصودش عم و برادر خودش است) او یعنی على بن يوسف را پدرش ولایت داده و در موقع امارت خودش او را مستقر بر حکومت کرده است و ابا بكر و عثمان (یعنی عموش و برادرش) با او مخالفت کرده و بیعت او را شکستند .

حال حکومت و امارت در دست آنها است ولی نص در على یعنی خودش صریح است ای خلیفه نگاه کن به حظ این اسم على که چگونه در این اواخر می بیند آنچه را که در او اذلل دیده است .

تمام اشعار سؤال و جواب مملو از نکات دقیق است که هم ملك افضل و هم الناصر